سلمان شاعر سحر آفرین

شکوهی، فربود

به هر کاری که خواهی کرد اول بر زبان آور مبارک نام رحمان را تبارک ربنا الاعلاء

(سلمان) سلمان ساوجی را می‏توان شاعری به شمار آورد که در غزلسرایی و قصیده‏پردازی جایگاهی‏ بلند در ادب پارسی دارد و جزء پنج شاعر بلند آوازهء سدهء هشتم(حافظ شیرازی،عبید زاکانی، محمود شبستری،کمال خجندی،سلمان‏ ساوجی)است.از میان این پنج تن،گلهای‏ بوستانهای حافظ و سلمان دارای عطرهای‏ همانندی است و این همانندی گاه بدان پایه‏ رسیده است که حتی باغبانان آگاه و تیزبین نیز به درستی این عطرها را واگردان‏ نمی‏نهند.

بی‏گمان کمتر شاعری است که آوازهء نام و یادش در زمان هستی‏اش در این گیتی به نقاط دور دست رسیده باشد و خواجه سلمان یکی از آنان است.این معنی اوج ارزش کار شاعری‏ شخص را می‏رساند.

زندگینامهء خواجه سلمان

امروزه از تاریخ زایش و مرگ خواجه سلمان آگاهی‏ درستی نداریم،اما می‏توان از روی دیوان سروده‏هایش‏ دوران زیست وی را در این گیتی دریابیم.

دکتر محمد معین دربارهء خواجه سلمان چنین‏ می‏نویسد:«جمال الدین بن(خواجه)علاء الدین محمد شاعر معروف دههء اول قرن هشتم هـ.ف 778 هـ.ق. وی از جوانی مداح خواجه غیاث الدین محمد وزیر بود و در تمام مدت وزارتش او را مدح گفته است».(1)با بازگشت به دیوان خواجه و بر رسیدن به قصیدهء زیر برمی‏خوریم:

آفتاب فلک جاه غیاث حق دین‏ که محمد صفت و نام محمد سنن است(2)

همچنین دکتر معین چنین می‏آورد:«و پس از بر هم‏ خوردن اساس سلطنت ایلخانان واقعی و مرگ ابو سعید به خدمت امرای جلایر پیوست و مداح امیر شیخ حسن‏ بزرگ و زوجهء او دلشاد خاتون گردید و در بغداد ایلکانیان اقامت گزید».(3)

در کتاب«مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‏گو»چنین‏ می‏خوانیم:«پس از ازدواج دلشاد خاتون با پادشاه شیخ‏ حسن،همهء کارهای مهم فرمانروایی در دست دلشاد خاتون قرار داشت و به نوشتهء«تذکرة الشعرا»پادشاه‏ شیخ حسن را«دست پادشاهی جز نامی بیش نبود».او در بغداد به آبادی شهر و اشاعهء خیرات و مبرات‏ پرداخت و شاعران را حمایت می‏کرد و صله و انعام‏ می‏داد.سلمان ساوجی(؟-778 ق)که در بسیاری از سفرها همراه پادشاه حسن و دلشاد خاتون بود،این‏ بانو را بارها ستوده است».(4)

با کاویدن در دیوان خواجه سلمان به فراوانی به‏ چنین ستایشی برمی‏خوریم:

شیخ حسن یک آسمان مملکت من کل باب‏ شاه دلشاد آفتاب سلطنت بی‏هیچ شک(5)

با بر رسیدن در دیوان خواجه سلمان به تاریخی‏ برمی‏خوریم که آن نخستین تاریخی است که از سوی‏ خواجه بیان شده و گویای حال و روز وی در آن دوران‏ است:

اولین ماه جمادی سال ذال و میم و حا ز آفتابی در وجود آمد به شب نیک اختری(6)

این قصیده دربارهء زایش فرزندی از پادشاه شیخ‏ حسن و دلشاد خاتون است.این تاریخ بر پایهء حروف‏ ابجد برابر با نخستین روز از ماه جمادی سال 748.ق‏ می‏شود و در ادامهء قصیده چنین می‏خوانیم:

سرورا قرب سه سال است این زمان تا هر زمان‏ خاک پایت را جبینم می‏دهد درد سری(7)

از آنچه که تاکنون گذشت پی می‏بریم که نخستین‏ شهزاده در سال 748.ق زاده شد و پیش از زایش وی‏ سه سال بود که خواجه سلمان در دربار این خاندان‏ قصیده می‏سروده است.یعنی از سال 745 ق.

نکتهء گفتنی این است که آیا این شهزاده همان«شاه‏ اویس»نامی است یا نه؟

هنوز دربارهء این پرسش پاسخ درستی نداریم.

با کاویدن دیوان خواجه به زایش شهزادهء دیگری نیز برمی‏خوریم:

ماهی از برج شرف‏زادهء خورشید کمال‏ زاده الله جمالا به جهان داد جمال

...روز آدینه نه از ماه ربیع الاخر رفته از عهد عرب هفصد و پنجاه و سه سال(8)

در این قصیده خواجه سلمان،نامی از شهزادهء فرخنده پی نمی‏آورد.اما از تاریخ آورده شده،پی‏ می‏بریم که روز زایش وی نهمین روز از ماه ربیع الآخر سال 753 ق.بوده است.یعنی حدود پنج سال پس از زایش شهزادهء نخستین که پیشتر یاد شد.

بی‏گمان یکی از این دو شهزاده،باید شاه شیخ اویس‏ باشد که پس از پدرش پادشاه شیخ حسن بر تخت‏ نشست.در ادامهء قصیده به موضوع جالبی‏ بر می‏خوریم.خواجه به یاد شاه شیخ حسن می‏گوید:

سرورا مدت شش ماه تمامست که من‏ هستم از حلقه به گوشان درت چون اقبال

...قرب سی سال به نیکو سخنی در عالم‏ شده مشهور شدم جاهل و بدگو امسال(9)

از این گفتهء خواجه پی می‏بریم که نزدیک به سی‏ سال وی در بین مردم گیتی به نیکو سخنی نامور بوده‏ است.اگر از تاریخ یاد شده در آغاز قصیده(753.ق) سی سال را کم کنیم،سال 723.ق به دست می‏آید. این سال زمانی است که خواجه سرواده(شعر)را به‏ خوبی می‏سروده است.حال اگر بپذیریم که خواجه از ده تا بیست سالگی زبان به سرودن گشاده باشد،پس زمان زایش خواجه را می‏توان بین سالهای 713 تا 703 ق.حدس زد.از آنجا که نگارنده تنها بر پایهء دیوان خواجه چنین گمانی را زده است،جای دارد که‏ به نظر دیگران نیز در این باره نگریست.در دیباچهء دیوان خواجه سلمان چنین می‏خوانیم:«آقای ابن‏ یوسف شیرازی با دلایلی که در ص 169 فهرست‏ کتب خطی کتابخانه مجلس آورده‏اند،سال تولد سلمان را 692.ق و آقای ادوارد براون انگلیسی به‏ دلایلی سال تولد سلمان را 700 ق.می‏داند.آقای‏ رشید یاسمی با بحث مفصلی که در فصل اول کتاب‏ خود در شش صفحه کرده‏اند،سال تولد سلمان را 709.ق ذکر کرده‏اند».(10)

بنابراین در می‏یابیم که گمان نگارنده دربارهء زاد روز خواجه سلمان بی‏راه نبوده است.اما به چه رخدادهای‏ دیگری می‏توان از دیوان خواجه پی برد؟از قصیده زیر می‏توان دریافت که پادشاه شیخ حسن تا تاریخ 754.ق‏ برنده و بر تخت فرمانروایی نشسته و حتی در این سال‏ ساختمانی زیبا و پرشکوه بنا کرده بود.خواجه این بنا را قبله سعادت»می‏خواند:

ای قبلهء سعادت وی کعبهء صفا جای خوشی و نیست نظیر تو هیچ جا

...بر گوشه‏های کنگره‏ات پاسبان به شب‏ صد بار بیش بر سر کیوان نهاده پا

...دارای عهد شیخ حسن آفتاب ملک‏ نومین خصم بند و خدیو جهان گشا

...هجرت گذشت هفصد و پنجاه و چار سال‏ کس بیست شد تمام بر اسباب این بنا(11)

رخداد با ارزش دیگری که خواجه سلمان بدان‏ می‏پردازد،همانا بر تخت نشستن شاه اویس است.وی‏ در این باره چنین می‏گوید:

مبشران سعادت برین بلند رواق‏ همی کنند ندا در ممالک آفاق

که سال هفصد و پنجاه و هفت ماه رجب‏ به اتفاق خلایق به یاری خلاق

نشست خسرو روی زمین به استحقاق‏ فراز تخت سلاطین مدار ملک عراق

خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس‏ پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق...(12)

بسیار هویداست که زمان به تخت شاهی نشستن‏ شیخ اویس سال 757.ق بوده است.اما نکتهء گفتنی‏ این است که شاه اویس در این زمان چند سال داشت؟ اگر بپذیریم که نخستین شهزاده‏ای که تاریخ زاد روزش‏ (748.ق)رفت،همین شاه اویس باشد،وی به هنگام‏ نشستن بر تخت فرمانروایی حدود نه سال داشت و اگر دومین زاد روز(753.ق)را بپذیریم،وی در آن هنگام‏ تنها چهار سال داشت.

آنچه که به راستی هویداست تنها بر تخت نشستن‏ شاه اویس در تاریخ 757.ق است و در این زمان خواجه‏ سلمان سنی حدود 44 تا 54 سال داشت.(13)

در پی کاویدن دیوان خواجه سلمان به تاریخی دربارهء پیروزی در نبردی برمی‏خوریم و خواجه در این قصیده‏ مرزهای فرمانروایی شاه اویس را نیز بیان می‏دارد:

ذکر فتح شاه اگر تلقین کند بلبل به باغ‏ در کلام آید زبان سوسنش مالا کلام

...افسر شاهی معزّ دین حق سلطان اویس‏ آنکه دارد سلک کلک از گوهر تیغش نظام

آنکه در روز توجه لشگر او می‏خورد چاشت خوان در نیمروز و در حدود شام شام

...چون خور از راه خراسان تاخت بر بغداد صبح‏ شرقی و غربیش را بگرفت یکسر تا به شام

...بود سال دال و سین و زی که سلمان نظم کرد این دعا و ذکر این فتح همایون و السلام(14)

تاریخ یاد شده بر پایهء حروف ابجد برابر با 767.ق‏

است.برابر این سال درست ده سال از زمان فرمانروایی‏ شاه اویس می‏گذرد و چنین پیروزی بزرگی با چنان‏ لشگری که خواجه بیان می‏دارد،چندان شگفت‏ نمی‏نماید.

به جز تاریخهایی که برشمردیم،نگارنده تاریخ در خور دیگری را نیافته است.اما به چند قصیدهء ستایشی‏ دربارهء شاه محمود(15)و شاه شجاع(16)و شاه‏ جلال الدین حسین(17)فرزند شیخ اویس برمی‏خوریم‏ که گویای آن است که خواجه سلمان تا زمان فرمانروایی‏ سومین شاه از خاندان ایلکانیان(آل جلایر)زنده بوده‏ است.بنابراین می‏توان گمان زد که خواجه تا حدود سال 778.ق نیز زنده بوده است.حال جای آن دارد که نظر دیگر پژوهشگران را نیز در این باره جویا شویم: «تذکرهء دولتشاه سال وفات سلطان اویس را 775.ق‏ دانسته و تصریح کرده است که سلمان در پای تابوت او می‏گریست و مرثیه می‏خواند.سپس سال وفات سلمان‏ را 769.ق ثبت کرده است.(؟!!)»(18)و آقای«رشید یاسمی سال وفات سلمان را با استناد قطعه‏ای که‏ شبلی نعمانی در شعر العجم نقل کرده 778.ق‏ دانسته است».

دکتر معین دربارهء درگذشت سلمان چنین می‏آورد: «خواجه در اواخر عمر منزوی شد و به ساوه مسقط الرأس خود آمد و در ملکی که داشت،مقیم گشت و در همان جا درگذشت.سلمان آخرین شاعر قصیده سرای‏ بزرگ پس از حملهء مغول است...وی در قصیده سبک‏ کمال اسماعیل اصفهانی و ظهیر فاریابی و انوری را تتبع کرده».(19)

خواجه سلمان و دیگر شاعران

خواجه سلمان دربارهء برخی از شاعران پیش از خود چنین می‏گوید: 1-انوری

جان برین گفته روان باشد انوری گر درین زمان باشد

با وجود سلامت سخنم‏ انوری باری از کیان باشد(20)

2-عنصری

بیش از این نتوان قدم زد بر بساط انبساط بر دو بیت عنصری کردم سخن را اختصار

تا به بندد تا گشاید تا ستاید تا دهد تا جهان بر پای باشد شاه را این باد کار

آنچه بستاند ولایت آنچه بدهد خواسته‏ آنچه بندد پای دشمن آنچه بگشاید حصار(21)

3-انوری و عنصری

وارث محمود و سنجر در جهان اکنون تویی‏ بنده سلمان در محل عنصری و انوری(22)

4-ظهیر فاریابی‏

شاها اگر چه گفت ظهیر از سر طمع‏ این بیت را ز حرص و طمع بر هوان دهد

روح ظهیر اگر شنود این قصیده را صد بار بوسه بیش مرا بر دهان دهد(23)

5)کمال الدین اسماعیل

راوی اگر سراید این شعر در سپاهان‏ روح کمال گوید لله درّ قایل(24)

6)سنایی

سنایی اگر مرا دیدی از ننگ و نام کی گفتی‏ مسلمانی ز سلمان جو و درد دین ز بو دردا(25)

خواجه سلمان از دید خودش

بی‏گمان نظام طبع هنرپرور هر شاعری سخنش را بدان درجه از بلندی می‏رساند که دیگران را به‏ هماوردی می‏خواند.در این میان بهتر آن است که نظر خواجه سلمان را دربارهء سروده‏های خودش جویا شویم:

تا نپندارد کسی کاندر قفسهای فلک‏ مثل سلمان طوطی شکر مقال آمد پدید(26) با شعر مرا زیور مدح تو شعارست‏ بر چرخ سخن شعری شعرم شعرا را

منثور شود گوهر منظوم ثریا در مدح تو چون نظم دهم درّ ثنا را(27)

\*\*\*

مرا زمانه فضیلت نهد بر اهل زمان‏ و گر خود این قلم خشک شعر تر گیرد(28)

\*\*\*

به شعر نیست کسی در زمانه همتایم‏ اگر کسی است ازین دست گو بیاور پای(29)

\*\*\*

طبع تو هر گه که داد گوهر منظوم نظم‏ کلک تو در زیر پا لؤلؤ عمان شکست(30)

\*\*\*

منم که زیر نگین من است ملک سخن‏ کسی که در سخن امروز خاتم الشعراست(31)

\*\*\*

به یمن معجز دین محمدی امروز بهین سخن سخن پارسی سلمانست(32)

\*\*\*

حدیث بلبل طبعم شنید کبک دری‏ هزار قهقهه بر طوطی سخنور زد(33)

\*\*\*

نظام گهر پرور طبعم به ثنایت‏ در نظم رسانده سخنم را به ثریا(34)

\*\*\*

سخن فیضی‏ست ربانی،بزرگ و خرد چون باران‏ که بر خاطر همی آید فرود از عالم بالا(35)

\*\*\*

من نیستم از آن که ستانم بهای شعر با آنکه هست شعر مرا زینت و بها(36)

\*\*\*

باد پایان سخن را تو سواری سلمان‏ آفرین بر سخنت باد که خوش می‏رانی(37)

\*\*\*

دورها باید به جان گردیدن این افلاک را تا پدید آرد نظیرم شاعر سحر آفرین(38)

\*\*\*

قرنها ملک سخن خواهد کشیدن انتظار تا چون من صاحبقرانی دیگرش پیدا شود

غره می‏باشد به نظم خویش هر کس تا چو من‏ شهرهء عالم به نظم دلکش غرا شود

شعر من بگرفت عالم جز به عون دولتت‏ کی چنین فتحی به سعی خاطر تنها شود(39)

\*\*\*

من به اجماع افاضل در بسیط ملک نظم‏ مقتدایان جهان را هستم اکنون مقتدا

شعر من شعر است و شعر دیگران هم لیک شعر ذوق نیشکر کجا یابد مذاق از بوریا

حاصل از یاقوت و مرجان باز نشناسد فلک‏ جوهری داند به حد خویش هر یک را بها

گر کسی را اعتراضی است بر دعوی من‏ حضرت فضل است اینک بنده حاضر گو بیا(40)

نگارنده کمتر شاعری را می‏شناسد که در دفترش‏ دربارهء خودش چنین داد سخن سر داده باشد.

خواجه سلمان از دید دیگران

حال جای دارد که به نظر دیگر شاعران دربارهء خواجه‏ سلمان بپردازیم: 1)کمال خجندی:

کمال از هر مژه اشکی مگر همرنگ سلمان شد که از اشعار مردم برد معنیهای رنگین را(41)

\*\*\*

مرا هست اکثر غزل هفت بیت‏ چو گفتار سلمان نرفته ز یاد

که حافظ همی خواندش در عراق‏ بلند و روان همچو طبع شداد

به بنیاد هر هفت چون آسمان‏ کزین جنس بیتی ندارد عماد(42)

یکی شعر سلمان ز من بنده خواست‏ که در دفترم ز آن سخن هیچ نیست

بدو گفتم این نکته‏ها را جواب‏ کز آن سان دری در عدن هیچ نیست(43)

کمال خجندی بیان می‏دارد که نه تنها خود گفته‏های خواجه سلمان را به یاد داشته،بلکه آنها را نیز در جای جای دفتر سروده‏هایش جای داده است. همچنین وی در برابر پرسشگر نکته‏بین می‏گوید: همان گونه که ممکن نیست در شهر عدن گوهر و درّ وجود نداشته باشد،در دفتر من نیز ممکن نیست‏ گفته‏های نغز و درّگونهء خواجه سلمان وجود نداشته‏ باشد.بنابراین غواصی ژرفنگر می‏طلبد تا در آن دریای‏ توفانی چنان گوهرهایی را بیابد.

همچنین وی بر آن باور بود که حتی خواجه حافظ نیز گفته‏های سلمان را بلند و بشکوه باز آورد می‏کرد، اما در سبک عراقی.این گفته همانندی غزلهای این دو شاعر بزرگ را آشکارا بیان می‏دارد.نکته دیگر اینکه‏ شاعر همدوره‏شان،عماد فقیه کرمانی هیچ گوهری از دریای ژرف اندیشهء خواجه سلمان به یادگار نداشته‏ است.

2)روح عطار: روح عطار شاعر از شاعران همدوره خواجه سلمان‏ است.وی در قطعه‏ای بین خواجه سلمان و خواجه‏ حافظ چنین داوری کرده است:

ملوک مملکت نظم و ناقدان سخن‏ که باد خاطرشان ایمن از حدوث زمان

دگر طراوت الفاظ جزل حافظ بین‏ که شد بلاغت او رشک چشمهء حیوان

یکی به گاه بیان توتی است شکر بار یکی به نظم روان بلبلی است خوش الحان

ز برج خاطر این ماه نظم رخشنده‏ ز درج فکرت آن لؤلؤ سخن ریزان(44)

3)ملا محمد فضولی:

چندین امید دارم کان چنان هم شوم از تو که از محمود فردوسی و سلطان ویس سلمان شد(44)

\*\*\*

در عراق عرب امروز منم سلمان را به صفای سخن و حسن فصاحت ثانی

گر چه در لطف ادا رتبهء سلمانم نیست‏ قطره‏ای را نبود حوصلهء عمانی

لیک سلمان همهء عمر تلف کرده حیات‏ در ثنای نسب فرقهء چنگیز خانی(46)

\*\*\*

ولی وصیتم این است بر تو ای همزاد که چون رسی تو به درگاه خواجهء سلمان(47)

حکیم فضولی سخن خواجهء سلمان را با«صفا»و دارای«حسن فصاحت»می‏داند و نیز خود را سلمان‏ ثانی می‏خواند.

4)خواجه سلمان و خواجه حافظ

شاید بتوان گفت که همانندی غزلهای خواجه‏ سلمان و خواجه حافظ بیش از شاعران دیگر است. شبلی نعمانی در شعر«العجم»در این باره سخن گفته و این سخنان دستمایهء کار دیگر پژوهشگران قرار گرفته‏ است.نعمانی سنجشی بین سروده‏های این دو شاعر بلند آوازه انجام داده است که در زیر بدان‏ می‏پردازیم:(48)

سلمان:

زمان زمان به دل و جان خویش می‏گفتم‏ ایا منازل سلمی و این سلماکی

حافظ:

بسا که گفته‏ام از شوق با دو دیدهء خویش‏ ایا منازل سلمی و این سلماکی

سلمان:

عاشقان را از جمالت روز بازار امشب است‏ لیة القدری که می‏گویند پندار امشب است

حافظ:

آن شب قدری که گویند اهل معنی امشب است‏ یا رب این تأثیر دولت از کدامین اختر است

سلمان:

خواهی که روشنت شود احوال درد من‏ در گیر شمع را و ز سر تا به پا بپرس

حافظ:

خواهی که روشنت شود احوال سرّ عشق‏ از شمع پرس قصه،ز باد صبا مپرس

سلمان:

در ازل عکس می لعل تو در جام افتاد عاشق سوخته دل در طمع خام افتاد

حافظ:

عکس روی تو چو در آینهء جام افتاد عارف از خندهء می در طمع خام افتاد

سلمان:

رندی و عاشقی و قلاشی‏ هیچ شک نیست که در ما همه هست

حافظ:

عاشق و رند و نظر بازم و می‏گویم فاش‏ تا بدانی که که به چندین هنر آراسته‏ام

سلمان:

گر از تن جان شود معزول عشقت جای آن دارد که در ملک دلم عشقت همان حکم روان دارد

حافظ:

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه‏بان دارد بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد

سلمان:

بر دمد صبح نشاط از مطلع جان غم مخور وین شب سودا رسد روزی به پایان غم مخور

حافظ:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور کلبهء احزان شود روزی گلستان غم مخور

سلمان:

همچنان مهر توام مونس جان است که بود همچنان ذکر توام ورد زبان است که بود

حافظ:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقهء مهر بدان مهر و نشان است که بود

سلمان:

ای سر سودایی من رفته در سودای تو باد سر تا پای من قربان سر تا پای تو

حافظ:

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو زینت تاج و نگین از گوهر والای تو

علی قلی خان و اله داغستانی در تذکرهء خود به نام‏ «ریاض الشعرا»چنین می‏آورد:«و اله بنا به رسم رایج‏ سال و وفات را«خاک مصلی»یاد کرده و دیگر اینکه‏ اشاره به وارد شدن غزلهای سلمان و حافظ در دیوان‏ هم نموده است.غزلی با مطلع(آغازینه)ذیل:

ز باغ وصل تو جوید ریاض رضوان آب‏ ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب

را که در بیشتر نسخ چاپی و خطی دیوان حافظ وارد شده از سلمان می‏داند و به تحقیق غزل فوق با دو بیت‏ اضافه از سلمان ساوجی است».(49)

سنجش دو غزل از دو شاعر نامی

در اینجا سر آن داریم که دو غزل از دو شاعر نامی و بلند آوازهء سدهء هشتم هجری یعنی خواجه سلمان‏ ساوجی و خواجه حافظ شیرازی را به بررسی بنشینیم. نخست دو غزل برگزیده را می‏آوریم و سپس به‏ نکته‏هایی دربارهء این دو غزل می‏پردازیم:(برای‏ سادگی در کار بررسی به هر مصرع شمارهء ویژه‏ای‏ داده‏ایم).

غزل خواجه سلمان:

1-

بر دمد صبح نشاط از مطلع جان غم مخور 2-وین شب سودا رسد روزی به پایان غم مخور

3-

ای دل سر گشته دور غم نماند پایدار 4-گر غمی پیش آمدت هم بگذرد آن غم مخور

5-

تا قیامت ز آتش رویش نخواهی سوختن‏ 6-بر تو گردد روزی این آتش گلستان غم مخور

7-

گر سرت خود در سر سودای زلفش می‏رود 8-زان سر مویی مکن خاطر پریشان غم مخور

9-

پای در میدان عشق ار می‏نهی مردانه نه‏ 10-از بلای سر مترس از آفت جان غم مخور

11-

خود پرستا دامن ناموس،دامن گیر شد 12-لا ابالی شو ز خود دامن بر افشان غم مخور

13-

توبه از می کردن و غم خوردن می تا به کی‏ 14-آشکارا می به شادی نوش و پنهان غم مخور

15-

آب چشم از سر گذشتت باز گوید کو به کو 16-آنکه آب از سر گذشتش گو ز باران غم مخور

17-

محرم یار است باد صبح و اینک می‏رود 18-پیش او گر قصه‏ای داری بگو هان غم مخور

19-

روزگار غصه و دوران اندوه در گذشت‏ 20-نوبت دلشادی است امروز سلمان غم مخور

(50)

غزل خواجه حافظ:

1-

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور 2-کلبهء احزان شود روزی گلستان غم مخور

3-

ای دل غم دیده حالت به شود دل بد مکن‏ 4-وین سر شوریده باز آید به سامان غم مخور

5-

گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن‏ 6-چتر گل بر سر کشی ای مرغ خوشخوان غم مخور

7-

دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت‏ 8-دائما یکسان نباشد حال دوران غم مخور

9-

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند 10-چون تو را نوح است کشتیبان ز توفان غم مخور

11-

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم‏ 12-سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

13-

حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب‏ 14-جمله می‏داند خدای حال گردان غم مخور

15-

گر چه راهی بس خطرناکست و منزل ناپدید 16-هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور

17-

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار 18-تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

(51)

نکاتی دربارهء این دو غزل:

1-از دیدگاه وزن شعر:هر دو غزل در بحر«رمل‏ مثمن محذوف»سروده شده است.

2-ردیف:هر دو غزل دارای ردیف«غم مخور»است.

3-قافیه:هر دو غزل دارای قافیهء«ان»است.

4-شمارش ابیات:غزل خواجه سلمان دارای ده‏ بیت بوده و حال آنکه غزل خواجه حافظ دارای نه بیت‏ است.

5-واژگان مشترک:از بین بیش از 150 واژه‏ای که‏ در هر دو غزل به کار رفته است،حدود سیزده واژه‏ مشترک است.آن واژگان چنینند:غم مخور،وین، گلستان،روزی،ای،دل،غم،پایان،شب،سر،دوران، باز،دور.

6-مضمون:هر دو غزل دارای مضمونی‏ «امید بخش»و«چشم دوختن به آینده‏ای خوب و خوش»است.در ابیات پایانی خواجه سلمان بیان‏ می‏دارد که دوران غصه و اندوه در گذشته است و اکنون‏ زمان پایکوبی و شادیست.اما خواجه حافظ هنوز امیدوارانه چشم به آینده دوخته است تا نوبت شادی فرا رسد.

7-همانندی ابیات و مصراعها: س-3)؛

ای دل سر گشته دور غم نماند پایدار/ ح-3)؛ای دل غم دیده حالت به شود دل بد مکن.

گفتنی است که هر دو مصرع دارای یک شماره‏اند. به دیگر سخن هر دو مصرع آغازینهء بیت دوم از غزلهای‏ یاد شده‏اند.

2l س-6)؛بر تو گردد روزی این آتش گلستان غم‏ مخور/

ح-2)؛کلبهء احزان شود روزی گلستان غم مخور.

س-15)؛آب چشم از سر گذشتت باز گوید کو به‏ کو/

ح-9)؛ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند.

س-16)؛آنکه آب از سر گذشتش گو ز باران غم‏ مخور/

ح-10)؛چون تو را نوح است کشتیبان ز توفان غم‏ مخور

فرجام:

آنچه تاکنون بیان شد،دیباچه‏ای کوتاه از زندگی‏ خواجه سلمان شاعر نامی سدهء هشتم هجری است. آوازهء شاعری وی چه در زمان هستی‏اش و چه از آن در عراق و ایران پیچیده است.وی را در پهنهء قصیده سرایی‏ باید یکی از قصیده سرایان بلند جایگاه دانست. همچنین در پهنهء غزلسرایی وی از زبانی نمکین‏ برخوردار است.همانندی ابیاتش در مضمونها و گاه‏ واژگان با حافظ بسیار در خور نظر است.تا بدانجا که‏ گاهی گمان می‏شود آن دو از یک چشمه سیراب‏ گشته‏اند و هر دو بلبل خوش الحان باغ ادب یک‏ بوستانند.

پایهء خواجه سلمان در سرایش سرواده‏ها به اندازه‏ای‏ بلند است که سرایندگان بلند جایگاهی چون کمال‏ خجندی و روح عطار و ملا محمد فضولی وی را ستوده‏اند و آشکارا بیان کرده‏اند که در شهر ژرف‏ اندیشه‏شان از گوهرهای ارجمند ابیات خواجه سلمان‏ برخوردار بوده و بدانها می‏بالیدند.

با تیزبینی در دو غزلی که پیشتر از خواجگان شهر ادب و سرواده جناب سلمان و جناب حافظ آوردیم،به‏ شیوایی می‏توان به همانندیها و مشترکات این دو بزرگوار پی برد.

شیرین سخنی خواجه سلمان در بین دیگر سرایندگان تا بدانجاست که حتی خود او نیز بدین‏ نکته باور دارد.هم از این روست که از او در دفتر هستی‏ رقم ماند.همان گونه که خود بیان داشت:

از هستی سلمان به جز از نام نماندست‏ سلمان غرض این بود که بماند ز تو نامی

(52) در پایان سزاست که سخن را با گفتار خود خواجه‏ زیور دهیم و کاممان را شیرین کنیم.

من ختم سخن می‏کنم اکنون به دعایت‏ کآمین ملائک ز میان دل و جان است

تا هست جهان در کنف امن و امان باد ذات تو که او واسطهء امن و امان است

(53)

پی نوشت:

(1)-معین،محمد،«فرهنگ فارسی»،امیر کبیر،چاپ ششم،جلد 5،ص 790،1363.

(2)-آغازینهء قصیدهء یاد شده چنین است:

تا ز مشک ختنت دایره بر نسترن است‏ سبزهء خط تو آرایش برگ سمن است.

(3)-معین،محمد،«فرهنگ فارسی»،امیر کبیر،چاپ ششم،جلد 5،ص 790،1363.

(4)-رجبی،محمد،«مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‏گو»سروش،ص‏ 99،1374.

(5)-آغازینه قصیدهء یاد شده چنین است:

ای حریم بارگاهت کعبهء ملک و ملک‏ ساحتت را روضهء فردوس حد مشترک

دیوان خواجه سلمان،ص 546.

(6)-آغازینهء قصیدهء یاد شده چنین است:

طالع عالم مبارک شد به میمون اختری‏ منتظم شد سلک ملک دین به و الا گوهری

«دیوان خواجه سلمان»،ص 605.

(7)-ر.ک.به پی نوشت شماره 6.

(8)-«دیوان خواجه سلمان»،ص 549.

(9)-آغازینهء قصیده:

ماهی از برج شرف‏زادهء خورشید کمال‏ زاده الله جمالا به جهان داد جمال

«دیوان خواجه سلمان»،ص 551.

(10)-«دیوان خواجه سلمان»،ص 3 از دیباچه.

(11)-«دیوان خواجه سلمان»،ص 353.

(12)-«دیوان خواجه سلمان»،ص 544.

گفتنی است که خواجه حافظ نیز پادشاه را ستوده است.آغازینه‏ غزل خواجه حافظ چنین است:

احمد الله علی معدلة السلطانی‏ احمد شیخ اویس حسن ایلخانی

دیوان کهنهء حافظ،ص 392.

شگفت آن است که شاعر دربار پادشاه اویس یعنی سلمان ساوجی‏ هیچ گاه از خواجه حافظ و سعدی شیرین گفتار نامی نمی‏برد.(و یا نگارنده نتوانسته است در دیوانش نام چنین بزرگانی را بیابد!)

(13)-هر آینه بر پایهء گمان نگارنده که اگر زاد روز خواجه سلمان‏ بین 713-703.ق باشد.

(14)-آغازینهء قصیده:

باز بگشادند بر گیتی در دار السلام‏ در طواف آرید غلمان را به کاس من مدام

«دیوان خواجه سلمان»،ص 575.

(15)-«دیوان خواجه سلمان»،ص 612.

(16)-همان،ص 475.

(17)-همان،ص 379.

گفتنی است که خواجه حافظ هم این پادشاه را ستوده است. آغازینهء غزل وی چنین است:

تو مگر بر لب آبی به هوس بنشینی‏ ور نه هر فتنه که بینی همه از خودبینی

...تو بدین نازکی و سر کشی ای شمع چگل‏ لایق بندگی خواجه جلال الدینی

«دیوان کهنه حافظ»،ص 390.

(18)-همان،ص نه از دیباچه.

(19)-معین،محمد،«فرهنگ فارسی»،چاپ ششم،امیر کبیر، جلد 5.

(20)-«دیوان خواجه سلمان»،ص 502.

(21)-همان،ص 521.

(22)-همان،ص 620.

(23)-همان،ص 462.

(24)-همان،ص 554.

(25)-همان،ص 344.

(26)-همان،ص 492.

(27)-همان،ص 368.

(28)-همان،ص 475.

(29)-همان،ص 618.

(30)-همان،ص 451.

(31)-همان،ص 455.

(32)-همان،ص 458.

(33)-همان،ص 477.

(34)-همان،ص 353.

(35)-همان،ص 341.

(36)-همان،ص 348.

(37)-همان،ص 312.

(38)-همان،ص 589.

(39)-همان،ص 494.

(40)-همان،ص 365.

(41)-«دیوان کمال خجندی»،ص 21،قطعه 29.

(42)-همان،ص 417،قطعه 19.

(43)-همان،ص 421،قطعه 36.

(44)-«دیوان حافظ»،ص 8 از دیباچه.

(45)-«دیوان ملا محمد فضولی»،ص 65.

(46)-همان،ص 141.

(47)-همان،ص 173.

(48)-«دیوان حافظ»،ص 83 از دیباچه.

(49)-همان،ص 27.

(50)-«دیوان خواجه سلمان»،ص 184

(51)-«دیوان حافظ»،ص 126.

(52)-«دیوان خواجه سلمان»ص 285.

(53)-همان.

منابع:

1-سلمان ساوجی،جلال الدین،«دیوان سلمان ساوجی»،به‏ کوشش منصور مشفق،بنگاه مطبوعاتی صفی علی شاه،1336.

2-خجندی،کمال،«دیوان اشعار کمال خجندی»،تصحیح عزیز دولت آبادی،مجمع بزرگداشت شیخ کمال خجندی،چاپ نخست‏ 1375.

3-حافظ،شمس الدین محمد،«دیوان کهنهء حافظ»،به کوشش‏ ایرج افشار،امیر کبیر،1366.

4-حافظ،شمس الدین محمد،«دیوان حافظ»،به کوشش هاشم‏ رضی،1356.

5-فضولی،ملا محمد،«دیوان فارسی فضولی»،به کوشش‏ حسیبه مازی اوغلو،کنگره بزرگداشت فضولی،چاپ نخست. 1374.